

فوکو و نظریه دانش، قدرت و رژیم حقیقت

دکتر احمد بخشایش اردستانی
دانشیار دانشکده علوم سیاسی تهران مرکز

چکیده

کلید واژه قدرت در اندیشه میشل فوکو را می توان تابع نظریه «دانش - قدرت - رژیم حقیقت» دانست. اندیشه پرسشگر وی از یک سو کار اندیشیدن را دشوار می کند و از سوی دیگر لذت اندیشیدن را به محقق می چشاند. وی در تلاش است تا انسان ها را به قلمرو نااندیشیده ها ببرد. از راه اندیشیدن به نااندیشیده ها، چیزهایی کشف می شود که در حالت طبیعی صامت هستند. لذا باید اندیشه های او را مخالف همه چیزهایی دانست که جهان شمول و بدیهی می نماید. نقش وی آن است تا به مردمان نشان دهد آزادتر از آن هستند که می پندارند. این که می توانند از برخی موضوعات که در لحظاتی از تاریخ پیش آمده و آن ها را به عنوان حقیقت و سند پذیرفته اند دوباره کنکاش و انتقاد نمایند. سؤال متبادر ذهن آن است که چگونه فوکو توانسته است خود را از بند اندیشه های مسلط زمان چون ساختارگرایی (رنالیسم) و پدیدارشناسی (ایده آلیسم) رهایی بخشد و نشان دهد که چگونه قدرت، دانش را به استخدام خود درمی آورد و ناهنجاری ها را به هنجار و حقیقت تبدیل می نماید به عبارت دقیق تر معضل رژیم حقیقت ایجاد رابطه بین دانش و قدرت است که از طریق آن خود را به عنوان یگانه حقیقت ممکن بشناساند. پاسخ به این چالش را باید در بررسی مفهوم قدرت، دانش و گفتمان جستجو نمود.

واژه های کلیدی: دانش، قدرت، حقیقت، گفتمان، مفصل بندی.

روش شناسی فوکو

بررسی تاریخ شیوه های گوناگون و پرده برداشتن از نیروهای فرهنگی و تاریخی ای که انسان را به موضوع قدرت و سوژه دانش تبدیل نماید، یکی از اهداف فوکو است: برای این کار وی سه روش را دست مایه قرار می دهد.

۱- شیوه‌ای که خواهان شان و مقام علم باشد. این شیوه همان هرمنوتیک فنی است که در آن فاعل سخن خود به یک موضوع تبدیل می‌شود. یعنی دستور زبان ابزاری می‌شود تا انسان را تبدیل به یک ابژه نماید.

۲- شیوه‌هایی که از راه کردارهای جداگانه یا شکاف‌انداز سوژه را یا در درون خود یا از دیگران تجزیه می‌کند. این فرایند سوژه را یا در درون خود یا از دیگران تجزیه و بررسی می‌نماید.

۳- شیوه‌ای که انسان بر پایه آن خود را به سوژه تبدیل می‌کند. در این مورد فوکو قلمرو جنسیت را در جنون و تمدن، تولد درمانگاه، انضباط و مجازات و تاریخ جنسیت می‌کاود. وی در جنون و تمدن مدعی این گزاره می‌شود که جنون مقوله‌ای اجتماعی است و نه صرفاً روان‌پزشکی. وی در این کتب به فرایند اجتماعی آفرینش گروه‌هایی مانند دیوانگان، بزهکاران و بعدها به مسئله جنسیت توجه می‌نماید و نشان می‌دهد که چگونه قدرت در پیوند با دانش روان‌پزشکی، دیوانگان را از جامعه جدا می‌نماید تا بیش از هر چیزی خرد را محافظت کرده باشد. از نظر وی این شکلی از ستم است که به‌خاطر نامرئی بودن آن و به‌واسطه آن که به‌وسیله گفتار علمی توجیه می‌گردد، از نظر ما می‌گریزد. در کتاب «انضباط و تنبیه»، فوکو اندیشه‌های خود در مورد قدرت را با مطالعه روش‌های تنبیه بزهکاران تکامل می‌بخشد و مدعی می‌شود که جدا کردن بزهکاران از جامعه چیزی جز محافظت شیوه‌های خردباورانه کنترل جامعه توسط مدرنیته نیست. با یاری جستن از منطق معمارگونه جرمی بنتهام، فیلسوف انگلیسی ساختن زندان، بیمارستان روانی و مدرسه را چنین تبیین می‌نماید، که طرح معماری بنتهام «پنا پتیکن» نام داشت. معادل فارسی این واژه را می‌توان «سراسرنما» نامید. در این طرح، برجی دایره‌ای ساخته شده با پنجره‌های بسیار نازک در دایره‌ای ۳۶۰ درجه که نگهبان در آن قرار می‌گیرد. علت کوچکی پنجره‌های آن، این بود که نگهبان از ورای آن‌ها بتواند به زندانیان یا دیوانگان نگاه کند، بدون آن که خود دیده شود. با فاصله‌ای محاسبه شده سلول‌های زندانیان به‌صورت دایره‌ای دوار دور این برج نگهبانی را فرا می‌گرفت. هر سلول با دو دیوار از سلول‌های مجاور جدا می‌شد به‌طوری که زندانیان یا دیوانگان نتوانند با یکدیگر رابطه برقرار کنند. نکته حائز اهمیت این بود که دو دیوار پیشین و پسین سلول، شیشه‌ای بودند. نوری که از بیرون سلول می‌تابید (روزها نور آفتاب و شب‌ها مشعل‌های قوی و امروزه نورافکن) همواره زندانی را مرئی می‌ساخت یعنی زندانی هیچ راهی نداشت که حتی لحظه‌ای نیز از دید و مراقبت نگهبان که برعکس زندانی همیشه نامرئی بود، رها شود. نتیجه آن که قدرت که در اینجا به‌وسیله نگهبان نمایندگی می‌شود، نامرئی می‌گردد و موضوع‌های اعمال قدرت یعنی زندانیان خود به عامل اعمال قدرت برخورد بدل می‌گردند. فوکو این وضعیت را ایده‌آل مدرنیته می‌خواند که قدرت و دست‌های آن نامرئی است لیکن موضوع اعمال قدرت مرئی است.

هدف عمده شیوه‌های فوق‌الذکر، بررسی گفتمان قدرت است. ماهیت قدرت چیست. چگونه قدرت از زبان ناشی می‌گردد. چگونه گفتمان شکل می‌گیرد. گفتمان از تعداد محدودی گزاره تشکیل می‌گردد. یعنی برای ظهور آن‌ها شرایط خاصی نیاز است. در واقع گفتمان در این معنا ابدی و آرمانی نیست بلکه از ابتدا تاریخی و زمان‌مند است. میشل فوکو می‌گوید حقیقت، محصول گفتمان است. نظام‌های مختلف معرفت را تعیین می‌کنند که چه چیزی درست و چه چیزی غلط است، لذا جست‌وجوی حقیقت ناب بیرون از گفتمان‌ها بیهوده است. هدف فوکو جست‌وجوی نظام‌های مختلف دانش و گفتمان‌ها قواعدی است که تعیین می‌کنند چه چیزی را باید گفت یا نباید گفت و کدام درست است و کدام غلط. در واقع فوکو با استفاده از مفهوم دیرینه‌شناسی، در صدد توضیح قواعد صورت‌بندی است که به گفتمان‌ها ساخت می‌دهند و شرایط امکان تشکیل علوم اجتماعی را فراهم می‌آورند. دیرینه‌شناسی بر اصل گسست و علم متداوم (پیوستگی) تکیه می‌کند و در پی آن است که درون‌های مستقل و متمایز را در تاریخ بشناسد و عناصر همسوی یک نظام زبانی - معرفتی را گرد آورد و قواعد حاکم بر آن‌ها را معین نماید. در اینجا فوکو می‌کوشد تا گزارش‌های انسانی‌محور از گفتمان را طرد کند، زیرا به نظر او این‌ها یک سوژه بنیان‌گذار را عنوان منشا گفتمان مطرح می‌کنند که عامل تداوم وهویت آن نیز محسوب می‌شود، در حالی که چنین سوژه‌ای وجود ندارد. (عضدانلو، ۱۳۸۵، ص ۱۸۶)

دومین تلاش وی نقد جست‌وجوی یک منشا یا علت واقعی برای گفتمان است و پیچیدگی گفتمان مانع از آن است که آن را به حوزه خاصی چون عوامل مادی، همان‌طور که در مارکسیسم چنین است، تقلیل داد. نکته دیگری که وی می‌کوشد آن را در دیرینه‌شناسی بسط دهد نقد نظریاتی است که در صورت‌بندی‌های گفتمانی پراکنده‌اند و واضح و منسجم نیستند. همچنین فوکو در صدد تبیین قواعد هدایت‌کننده تولید گزاره‌های گفتمانی برمی‌آید و توضیح می‌دهد که چگونه این قواعد صورت‌بندی اشیاء شیوه‌های سخن و مفاهیم یک گفتمان را ساختمند می‌کند. در اینجا وی در مقابل نظریاتی قرار می‌گیرد که واقعیت از پیش موجود را فرض می‌گیرند چیزها در نظریه فوکو در درون گفتمان و در طی فرایندهایی خاص شکل می‌گیرند.

فوکو همچنین به فرایندهای تولید گفتمان اشاره می‌کند، در طی این فرایندها برخی از گفتمان‌ها ممنوع یا سرکوب و برخی دیگر پذیرفته می‌شوند. گفتمان‌ها در این فرآیند به مستدل و نامستدل و درست و غلط تقسیم می‌شوند و در طی فرایندی که اراده معطوف به حقیقت نامیده می‌شوند گفتمان‌های درست بر غلط ترجیح داده می‌شوند. هدف کشف قواعدی است که در تعیین گزاره‌ها به‌عنوان درست و غلط نقش دارند.

فوکو در آثار متأخر خود با استفاده از مفهوم دیگری به نام مفهوم تبارشناسی به بررسی

رابطه قدرت، دانش و حقیقت می‌پردازد، در واقع تبارشناسی دل‌مشغولی مرکزیت قدرت و سلطه در شکل‌گیری گفتمان‌ها، هویت‌ها و نهادهاست و می‌کوشد خصلت قدرت محور گفتمان‌های حاکم را بسط دهد. (عضدانلو، ۱۳۸۵، ص ۱۸۷) به نظر فوکو قدرت را نباید به نهادهای سیاسی محدود کرد. قدرت در تمام جامعه جاری است و نقشی مولد ایفا می‌کند. به عبارت ساده‌تر فوکو می‌خواهد به ما بیاموزد که هیچ‌گونه‌ای از جامعه انسانی وجود ندارد که در آن ستم وجود نداشته باشد. زیرا جامعه انسانی بدون حضور قدرت غیرقابل تصور است. ما باید با فکر و با دقت به اطراف خویش بنگریم و قدرت و شیوه‌های اعمال آن را شناسایی کنیم و بر علیه آن‌ها به هر شکل که هستند، بستیزیم. به عنوان مثال عصر انقلاب اطلاعاتی، با استفاده از کارت‌های اعتباری، ما خویش را به قطعه‌های اطلاعاتی بدل می‌کنیم به طوری که هرگاه قدرت بخواهد به سابقه ما پی ببرد، می‌تواند به سابقه خریدهای ما نگاه کند که آیا از کتاب فروشی چپ یا همجنس‌گرایان خرید می‌کنیم یا به ویدئوکلپ فیلم‌های پورنوگرافی رفت و آمد کرده‌ایم یا چه نوع کالایی را بیشتر خریده‌ایم و در چه معاملاتی شرکت نموده‌ایم. شیوه نظارت در اینترنت حتی از این هم شدیدتر است زیرا هر بار که به نوعی در این فضای ممکن حاضر می‌شویم، رد پائی از خود به جا می‌گذاریم. چنین اطلاعاتی کم‌کم به بی‌دفاع بودن ما در مقابل قدرت و کنترل می‌افزاید و ما هرچه بیشتر در این سیستم عمل کنیم به انقیاد و کنترل خود بیشتر کمک کرده‌ایم. یعنی ما خود اعمال قدرت بر خویش‌گشته‌ایم. پس در همه جا قدرت است نه به‌خاطر آن که همه‌جا را دربرمی‌گیرد، بلکه به‌خاطر آن‌که از همه‌جا برمی‌خیزد. در واقع قدرت حوزه‌ای چندگانه و در تغییر از مناسبات میان نیروهاست که هرگز به ثبات کامل نخواهد رسید. قدرت تنها زمانی قابل تحمل است که بتواند بر بخش قابل توجهی از خویش‌نقاب بزند و موفقیت آن بستگی به توانایی آن در پنهان ساختن مکانیسم‌هایش دارد. به نظر فوکو قدرت همواره محدودیتی برای آزادی به‌وجود می‌آورد. نگاهی به سیستم حاکم بر زندگی ما درستی این گزاره را نشان می‌دهد. ما در جامعه‌ای زیست می‌کنیم که مصرف، داشتن یک دولت باثبات، کار، دیگر جنس‌گرایی، نابرابری میان زن و مرد و مانند این‌ها به‌صورت روندهای عادی و طبیعی زندگی اجتماعی تلقی می‌شوند. هر یک از این‌ها، نشان‌دهنده حضورگونه‌های متفاوت ولی فعال قدرت است که بر ما فرمان می‌رانند و آزادی ما را مورد تهدید قرار می‌دهند. با این حال هیچ رابطه‌ای بیرون از قدرت نیست و حتی آزادی نیز مشمول روابط قدرت است. (فوکو، ۱۳۸۴، ص ۵۴)

فوکو در تبارشناسی پیدایش علوم اجتماعی و بسط آن‌ها را با قدرت پیوند می‌زند، به نظر او دانش عمیقاً با روابط قدرت درآمیخته و همپای پیشرفت در اعمال قدرت پیش می‌رود. به عبارت دیگر هر جا قدرت اعمال شود دانش نیز تولید می‌شود. از این منظر علوم انسانی در درون شبکه روابط قدرت شکل گرفته‌اند و در مقابل خود به پیشبرد تکنولوژی‌های قدرت یاری

می‌رسانند. در واقع کوشش فوکو معطوف به روابط متقابل قدرت و دانش است تا خصلت قدرت محور دانش اجتماعی مدرن و نظام‌های حقیقت را برملا سازد. (باقرالعلوم، ۱۳۸۳، ص ۲۰) منظور فوکو از گفتمان، توده بی‌شکل از عبارات و گزاره‌ها نیست، بلکه چهارچوب آن‌ها است که دیرینه‌شناسی نظم و قانون پراکنده را در آن کشف می‌کنیم.

واحد تحلیل برای فوکو گزاره است یعنی مجموعه‌ای از علایم که درون یک گفتمان دارای معنا است. گزاره هم‌چون آبژه شکل مادی دارد ولی هویت آن از وضعیت درون عمل یا نهادهای اجتماعی نشات می‌گیرد. گزاره در حوزه گفتاری از گزاره‌ها عمل می‌کند که روابط و مبادلات میان آن‌ها، به آن‌ها اجازه می‌دهد که یکدیگر را تعقیب کنند برهم نظم ببخشند و به ایفای نقش بپردازد. به اعتقاد فوکو ماهیت گزاره و حکم آن نسبی است و برحسب استفاده‌ای که از آن می‌شود و شیوه به کارگیری آن نوسان پیدا می‌کند و گفتمان محصول عوامل تصادفی مختلف است و مانند یک سیستم باز به عناصری که در گفتمان‌های دیگر است مربوط و آن‌ها را به هم پیوند داده و به شبکه‌ای از معانی که متعلق به خودش است تغییر حالتی دهد.

فوکو گفتمان را دارای زمینه اجتماعی و ریشه آن را در قدرت می‌داند. نهایت آن که زبان و جهان هر دو در تعامل یکدیگرند هرگاه یکی تغییر کند دیگری هم تغییر می‌کند یعنی معقول می‌شود. از آن جا که زبان ابزار ایده جامعه است برای درک فرآیندهای جامعه باید زبان را شناخت، البته برخلاف توماس کوهن (پارادایم) که استمرار مفاهیم را نه به کمک قواعد بلکه به موجب تغییر در وفاداری به پارادایم‌ها توضیح می‌دهد. فوکو نیز با اعتقاد به جابجایی مفاهیم عملاً از معتقدان نظم‌های کرداری گفتمانی است. (بخشایش، ۱۳۸۶، ص ۴۰) هابرماس، فوکو را یک محافظه کار که منکر طرح عقلانیت مدرنیته است، می‌خواند. هابرماس در نظریه عقل ارتباطی معتقد است که می‌توان پروژه ناتمام مدرنیته را به یک گفتمان معتبر و فراگیر تبدیل و به کمال رساند. این همان چیزی است که مورد انکار اندیشمندان پست مدرن به خصوص فوکو است. (قادری، ۱۳۸۰، ص ۱۹۴)

اصل انفصال و ناپیوستگی فوکو در ارتباط با گفتمان‌ها

از مفاهیمی که مرکز ثقل چارچوب تحلیلی فوکو درباره قدرت را شکل می‌بخشد، مفهوم گفتمان است. گفتمان‌ها نه تنها مربوط به چیزهایی هستند که می‌توانند گفته یا درباره‌شان اندیشه شوند بلکه درباره این نیز هست که هرکس در چه زمانی و با چه آمریتی می‌تواند سخن بگوید. آن‌ها مجسم‌کننده معنا و ارتباطات قدرت هستند. گفتمان‌ها درباره موضوعات نمی‌گویند و آن‌ها را تعیین نمی‌کنند بلکه آن‌ها سازنده موضوعات‌اند و در فرایند این سازندگی مداخله خود را پنهان می‌کنند. از این رو احتمال برای معنی و تعریف از راه موقعیت‌های اجتماعی و تشکیلاتی به دست

می‌آید که از سوی به‌کارگیرندگان گفتمان اشغال شده است. بنابراین معانی و مفاهیم نه در درون زبان بلکه از درون کارهای تشکیلاتی و ارتباطات قدرت مایه می‌گیرد. همین که واژه‌ها و مفاهیم که درون گفتمان‌های گوناگون گسترش یابد معنا و تاثیرشان دگرگون می‌شود. گفتمان‌ها احتمال تفکر را تحمیل می‌کنند آن‌ها واژه‌ها را از راه‌های ویژه تنظیم و ترکیب می‌کنند، مانع ترکیبات دیگر می‌شوند یا آن‌ها را جابجا می‌کنند. (فاضلی نیا، ۱۳۸۷، ص ۳۵۵) به هر حال از آن جا که گفتمان‌ها بر پایه طرد و دربرگیری ساخته شده‌اند در پیوند رقابت‌آمیز با گفتمان‌های دیگر قرار می‌گیرند. این همان (اصل انفصال) یا (ناپیوستگی) فوکو است. او معتقد است که ما باید پیچیدگی و ناپایداری قدرت را جایی که گفتمان می‌تواند هم ابزار و هم ثمره قدرت و هم‌چنین یک مانع لغزش و یک نقطه آغاز برای یک استراتژی مخالف باشد بپذیریم. فوکو گفتمان را در ارتباط با کارکردش می‌سنجد. گفتمان تنها نوشته‌ها، کتاب‌ها، متن‌ها و سخنرانی نیستند بلکه الگوهای عمل می‌باشند. فوکو راهی پیش پای ما می‌نهد که با آن می‌توانیم هم از بیرون به درون، و هم از درون به بیرون متن‌ها حرکت کنیم. او آنچه را در زمان‌های گوناگون به گفتمان‌ها شکل می‌دهد سیستم‌های فکری می‌نامد. این سیستم‌ها قواعد ناکافی هستند که از راه آن‌ها واژه‌ها و اشیاء درهم می‌آمیزند. او گفتمان‌ها را باهم می‌سنجد. این قواعد شبکه‌هایی هستند که کاربست گفتمان‌ها را ممکن می‌کنند. (قادری، ۱۳۸۰، ص ۵۶)

گفتمان قدرت و فوکو

بیشتر کارهای فوکو به بررسی شرایط و ساختارهای مشخص و ویژه تاریخی اختصاص دارد. او هرگز برای رسیدن به یک نظر جهان‌شمول درباره قدرت تلاش نمی‌کند. این که چرا گفتمان قدرت برای فوکو حائز اهمیت است، شاید در دلایل ذیل نهفته باشد. مفروض اول برای وی آن است که ارتباطات قدرت از دید عوامل تعیین‌کننده تغییرات تاریخی حاصل می‌شود از طرفی در نزد فوکو هیچ‌کس نمی‌تواند از قدرت بگریزد و رد پای قدرت را نمی‌توان تنها در یک فرد، یک پادشاه یک حکومت یا یک دیکتاتور جستجو کرد. قدرت در همه سطوح اجتماعی پخش و گسترده است. این بدان معناست که قدرت سیال و محلی است و هر روز و در همه جا خود را به ما تحمیل می‌کند و هرگز نمی‌توان قدرت را بی‌اثر و متلاشی کرد. بنابراین می‌بینیم که برداشت فوکو از قدرت از یک سو فلسفه تاریخ را زیر سوال می‌برد و از سوی دیگر تجزیه و تحلیل او از ذات قدرت از راه تفسیر تاریخی یکسره بدیع و تازه است. (میشل فوکو، ۱۹۸۰، ص ۱۲۵)

در اواخر دهه ۱۹۷۰ فوکو شناخت خود را از ارتباطات قدرت باز تعریف می‌کند و تفاوتی میان دو گونه قدرت قائل می‌شود:

۱- نخست مدعی قدرت است که به مثابه بازی‌های استراتژیک میان آزادی‌ها درک

می‌شود.

۲- موقعیت‌ها و شرایط تسلط که مردمان به گونه معمول آن را قدرت می‌نامند. در بازی‌های استراتژیک میان آزادی‌ها برخی تلاش می‌کنند رفتارهای دیگران را کنترل کنند و دیگران نیز می‌کوشند اجازه ندهند که زیر کنترل درآیند. برای روشن شدن مطلب، فوکو از مفهوم حکومت بر خود یا خود مختاری بهره می‌گیرد. این مفهوم رابطه‌ای است که فرد با خویشتن برقرار می‌کند و همین ارتباط است که بر آزادی‌های استراتژیک افراد در برقراری ارتباط با دیگران سرپوش می‌گذارد. (قادری، ۱۳۸۰، ص ۵۱)

دره‌امش سایه روشن‌های دو مفروض فوق فوکو قدرت را در بعد تاریخی آن هم کشف و تجزیه و تحلیل می‌کند. او بسیاری از نهادهای اجتماعی چون بیمارستان، زندان، دانشگاه را برحسب توسعه تاریخی مورد بررسی قرار داده است. اما تاریخ از دید وی فرآیندی نیست که در آن رویدادها، ایده‌ها پیشرفتی خطی داشته باشد. برعکس او بر این باور است که این رویدادها و ایده‌ها از یکدیگر مستقل هستند یعنی تاریخ دوری و حلقوی است.

این ایده جدایی یا ناپیوستگی از دیگر نوآوری‌های فلسفی فوکو به‌شمار می‌آید. ایده ضد تاریخی فوکو مجموعه‌ای از دانش و گفتمان‌ها است که رویداد ما را بالقوه جدا از یکدیگر و نه بی‌چون و چرا از پیش تعیین شده می‌بیند.

و تحلیل فوکو از دگرگونی‌های علمی در فلسفه ناپیوستگی او نهفته است. از دید او پیشرفت گفتمان مرحله به مرحله نیست تا از طریق آن‌ها به حقیقت نزدیک شویم. پیشرفت دانش و گفتمان بر پایه اصولی ثابت نیست. از راه همین نظریه پیوستگی است که فوکو دانش رسمی را زیر سوال می‌برد. (تاجیک، ۱۳۸۷، ص ۵۹)

نظریه حقیقت: (گفتمان حقیقت)

بسیاری بر این ایده ضد تاریخی فوکو خرده می‌گیرند. فوکو برای پاسخ‌دادن به منتقدان، نظریه حقیقت خود را به کار می‌گیرد. حقیقت برای وی حقیقتی نیست که کانت و هگل دنبال آن بوده‌اند. او به دنبال متونی نیست که در آن بهترین بحث‌ها با منطق بیان شده باشد. او گفتمان‌هایی مانند حقیقت را به این دلیل بررسی نمی‌کند که تحلیلی از مفاهیم به آن‌ها دست می‌دهد. گفتمان‌هایی چون حقیقت از دید فوکو هسته‌های قدرتمند. این گفتمان را نباید از دیدگاه نویسنده یا خوانندگان آن نگریست، بلکه باید از این دیدگاه به آن‌ها توجه کرد که چگونه سازنده روابط قدرت‌اند. (شیلز، ۱۹۶۱، ص ۸۵)

برای نمونه برای پی‌بردن به گفتمانی مانند غرب‌زدگی یا تهاجم فرهنگی نباید همیشه به نوشته‌های کسانی چون آل احمد یا شریعتی یا دیگرانی که شاید با به کار بردن این مفاهیم بیشترین نفوذ را داشته‌اند مراجعه کرد بلکه باید به دنبال گفتمانی بود که در عینیت جامعه و

نزدیک به نبض زندگی اجتماعی است. (قادری، ۱۳۸۰، ص ۵۳) در واقع برای درک بهتر این گفتمان‌ها باید با مردمان کوچه و بازار، کارگر و کارمند دانش‌آموز و دانشجو تماس گرفت. زیرا در گفتمان‌های همین مردمان معمولی است که بازی قدرت و مسئله غرب‌زدگی یا تهاجم فرهنگی خود را آشکار می‌سازد. در نزد فوکو تفسیرهای ماهرانه‌ای از حقیقت وجود دارد. از دید وی حقیقتی یگانه در تاریخ وجود ندارد که رویدادها را رقم بزند. برعکس فوکو حقیقت مرسوم تاریخی را به پرسش می‌گیرد و بر این باور است که شاید تجزیه و تحلیل بهتری از تاریخ بتواند شکل‌دهنده یک هستی‌شناسی زمان حال باشد. برای مثال فوکو در جلد اول تاریخ جنسیت نشان می‌دهد که در هر مرحله از تاریخ، تعریف‌های گوناگونی از چگونگی خلق جنسیت ارائه می‌گردد. در دوره ملکه ویکتوریا مشغله ذهنی آن‌ها اگرچه به ظاهر پرهیزکارانه بود، لیکن درخفا به مسئله جنسیت بهاء زیادی داده می‌شد و حتی در آن زمان پورنوگرافی در میان طبقات گوناگون جامعه به شدت رواج داشت، لیکن مشروعیت نداشت. برای مشروعیت بخشیدن به پورنوگرافی، اندیشه ویکتوریایی به پزشکی کردن جنسیت دست یازید و زیر نام علم آن را توجیه نمود و بدین ترتیب رژیم حقیقت جدیدی پدید آورد که دیگر جنسیت را ممنوع نمی‌دانست. و استفاده از تصویرهای جنسی به وسیله مردم و به ویژه طبقه اشراف و ثروتمندان را مشروع نمود و این چنین علم به نجات اخلاق آمد.

افزون بر این، بررسی تاریخی فوکو بر پایه حرکت از کل به جزء نیست. او بررسی تاریخی خود را بر اساس تزی دنبال نمی‌کند که بعدها مورد تاثیر دیگران قرار گیرد. برعکس تجزیه و تحلیل تاریخی او درباره نهادهای ویژه و مشخص تاریخی است تا از راه آن بتواند به ایده بزرگتری دست یابد که همیشه در حال پیشرفت است. تجزیه و تحلیل تاریخی فوکو بر این پایه نیست که تاریخ را با دقت بخواند تا به نظریه‌ای درباره قدرت دست یابد. تجزیه و تحلیل فوکو در تاریخ آفریننده چهارچوبی است که در آن روانی و بومی بودن قدرت رشد می‌کند و به همین دلیل فوکو را فیلسوف شرایط مشخص نیز خوانده‌اند.

از دید او هیچ نظریه کلانی نمی‌تواند کارکرد قدرت در حوزه سیاسی و اجتماعی را روشن کند. پرسشی که برای فوکو مطرح است این نیست که چرا بعضی سلطه‌جو هستند پرسش وی این است که چگونه و در چه فرایندی سوژه زیر سلطه قرار می‌گیرد و رفتارهایی به او دیکته می‌شود. به سخن دیگر به جای این که برای نمونه از خود بپرسیم چگونه فرمانروا پدید می‌آید باید بپرسیم چگونه سوژه رفته رفته از دید جسمی و فکری زیر سلطه فرمانروا قرار می‌گیرد.

فوکو از یک سو به دنبال کارکردهای قدرت است که در خانواده - زندان - بیمارستان اعمال می‌شود و از سوی دیگر در پی شناخت گونه‌ای مقاومت و مخالفت‌هایی است که در برابر قدرت‌های گوناگون صورت می‌گیرد. این ایستادگی و مقاومت‌ها چهره‌هایی متفاوت یافته است

برای نمونه مخالفت با اعمال قدرت مردان بر زنان. فوکو این ایستادگی‌ها و مبارزات را تنها به این دلیل برای پژوهش‌های خود برمی‌انگیزد که تهدیدکننده ارزش‌های فردی است. (حاتم قادری، ۱۳۸۰، ص ۵۴) این ایستادگی و مخالفت‌ها در برابر فردیتی است که از سوی دیگران و در قالب انتزاعی تعریف می‌شود. به سخن دیگر این مبارزات در مخالفت با اثرات قدرتی است که با دانش و شایستگی پیوند خورده است.

از دید فوکو این مبارزات خود را با چهره‌های زیر نشان می‌دهد:

۱- مبارزه با گونه‌های مختلف استثمار که افراد را از آنچه تولید می‌کنند جدا می‌سازد.

۲- مبارزه با گونه‌های سلطه - قومی، اجتماعی، مذهبی

۳- مبارزه با آن چیزی که فرد را به خود مقید و از این راه او را تسلیم دیگران می‌کند.

شاید هدف امروز ما آن نباشد که چپستی خود را کشف کنیم بلکه نفی و رد آن چیزی باشد که هستیم. فوکو برای رهایی از بن‌بست دوجانبه اساسی که همان منفردسازی ساختارهای قدرت مدرن است پیشنهاد می‌کند که باید در این باره بیندیشیم. نتیجه این می‌شود که مسئله سیاسی، اخلاقی، اجتماعی و فلسفی روزگار ما این نیست که بکشیم فرد را از دست دولت و نهادهای دولتی رها سازیم. ما باید گونه‌ای تازه از سوژگی را از راه نفی این نوع فردیت پرورش دهیم که سده‌هاست خود را بر ما تحمیل کرده است. (عضدانلو، ۱۳۸۵، ص ۵۵). زیرا تنها قدرت را در مکانیسم‌های سیاسی و اجتماعی دیدن، خطاست، بلکه هرکجا که امور بر روندی به ظاهر «طبیعی» حرکت می‌کنند. درست همان‌جا قدرت حضور دارد. به عبارت ساده‌تر از دید فوکو هر قدر قدرت پنهان‌تر باشد، توانا تر است.

نتیجه‌گیری

در واقع نقش فوکو آن است که به مردمان نشان دهد آزادتر از آنند که می‌پندارند. این که می‌توانند از برخی موضوعات که در لحظاتی از تاریخ پیش آمده و آن‌ها را به عنوان حقیقت و سند پذیرفته‌اند انتقاد کنند و آن‌ها را از میان بردارند. بر این اساس روشنفکر کسی است که تا اندازه‌ای ذهن مردمان را تغییر دهد. فوکو از طریق مفهوم تبارشناسی سعی می‌کند تا نشان دهد که چگونه انسان‌ها از راه برپا کردن رژیم‌های حقیقت بر خود و بر دیگران حکم می‌کنند. لذا به سادگی نمی‌توان فوکو را در قالب ساختارشکنی قرار داد. اندیشه وی سیال و در حرکت است و هرگز به آنچه رسیده است بسنده نمی‌کند.

فوکو اندیشمندی است که در عین نزدیک‌تر شدن به حقیقت پیوسته از آن دور می‌شود و به خود نهیب می‌زند که باید راه را ادامه داد. وی معتقد است هیچ رابطه قدرتی را نمی‌توان تصور کرد که قرین حوزه‌ای از «دانش» نباشد، و هیچ دانشی هم نیست که متضمن روابط

قدرت نباشد. شاید به همین دلیل است که فوکو گفتمان‌ها را در ارتباطی که با دانش و قدرت دارد، مورد سنجش قرار می‌دهد. از دید او قدرت و دانش در درون گفتمان با هم یگانه می‌شوند. حقیقت برای فوکو حقیقی نیست که برای نمونه فیلسوفانی چون کانت، هگل به دنبال آن بوده‌اند. او به دنبال متونی نیست که در آن بهترین بحث‌ها با استوارترین منطق بیان شده باشد. او گفتمانی مانند حقیقت را به این دلیل بررسی نمی‌کند که تحلیلی از مفاهیم آن‌ها به دست دهد. گفتمان‌هایی چون حقیقت از دید فوکو هسته‌های قدرت‌اند. این گفتمان را نباید از دیدگاه نویسندگان یا خوانندگان آن‌ها نگریست، بلکه باید از این دیدگاه به آن‌ها توجه کرد که چگونه سازنده قدرت هستند و چگونه از طریق رژیم حقیقت خود را بر ما تحمیل می‌نمایند و ما با واشکافی و آشنایی با مبانی آن‌ها می‌توانیم مقاومت و مبارزه خود را با قدرت در مسیر صحیح پیش ببریم.

منابع

- ۱- بخشایش اردستانی، احمد، ۱۳۸۶، **نظریات جدید علم سیاست**، دانشکده علوم سیاسی تهران مرکزی.
- ۲- بخشایش اردستانی، احمد، ۱۳۸۶، **هرمنوتیک رویکردی برای شفافیت سازی مفاهیم**، فصلنامه سیاست، دوره ۳۷، شماره ۳.
- ۳- تاجیک، محمد رضا، ۱۳۸۸، **انقلاب به مثابه یک گفتمان یا یادگفتمان**، فصلنامه ذکر، شماره ۳۲ و ۳۱.
- ۴- جهانیکلو، رامین، ۱۳۸۳، **نقش روشنفکران در گذار به دموکراسی**، وقایع اتفاقیه خرداد ماه ۳۱.
- ۵- دوبنوا، آلن، ۱۳۸۲، **فرجام تاریخ**، مجله سیاست خارجی، سال هفتم.
- ۶- عضدانلو، حمید، ۱۳۸۵، **میشل فوکو: اندیشه‌ور نااندیشیده‌ها، اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، سال ۲۰، شماره ۸-۷.
- ۷- فاضلی‌نیا، نفیسه، ۱۳۸۷، **بررسی غرب و هراس بنیادین در بنیادهای معرفت‌شناسی در غرب و تشیع**، سال اول، شماره ۵۱، مرکز پژوهش و اسناد ریاست جمهوری تهران.
- ۸- فصلنامه آموزشی باقرالعلوم (علوم سیاسی)، ۱۳۸۳، **سیراندیشه‌ها**، سال هفتم، شماره ۲۸.
- ۹- فوکو، میشل، ۱۳۸۴، **حقیقت و قدرت**، ترجمه بابک احمدی.
- ۱۰- قادری، حاتم، ۱۳۸۰، **اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم**، چاپ دوم؛ انتشارات وزارت امور خارجه.
- 11- Shils, E, **The Intellectual between Tradition and Modernity**: The Hague, 1961.
- 12- Foucault. M, **Power / Knowledge**, Edited by Colin Gordon, Brighton, 1980.
- 13- Foucault. M, **Discipline and punish**. The Birth of the prison, Trans, a Sheridan (Harmonds worth: Penguin, 1979).